

دور معیوب شورش و استبداد

امیر سعید موسوی حجازی

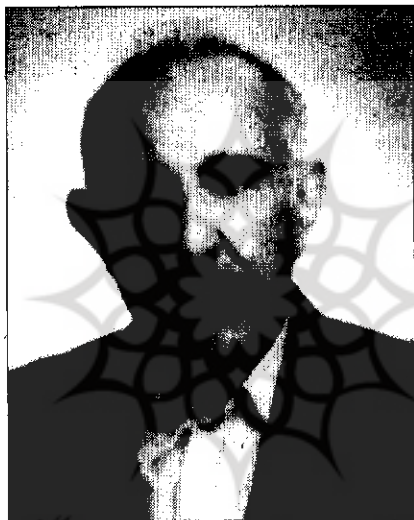
اشاره: به دنبال مطالعه مقاله "دور معیوب شورش و استبداد" به قلم آقای مهندس سعید حجازی، چند نکته در حضور ایشان مطرح شد: نخست آن که واژه "انقلاب" را نباید از تغییرات تدریجی (کمی، کیفی و ماهوی) محروم و آن را دفعی، هیجانی و وحشتناک دانست و یا این که آن را در برابر و معارض اصلاحات دانست. دوم، این تغییرات تدریجی هم در طبیعت و هم در تاریخ، قانونمند و هدفدار بوده و خواهند بود و سوم، انقلاب را نباید صرفاً معلول فشار دیکتاتورها دانست، بلکه باید توجه داشت که تغییرات کمی، کیفی و ماهوی تکامل، مبنا و فشار دیکتاتورها شرط و تازیانه تکامل است. در پی این گفت‌وگو بود که جناب مهندس حجازی خواهان درج توضیحاتی شدند که در پایان مقاله ایشان آورده شده است.

علت آن را بررسی کرد. انقلاب فقط یک ضربه است و تمام می‌شود و هیچ چیز را عوض نمی‌کند و مردم باید در محیط آزاد و به تدریج، سنت‌ها و آداب و نهادها و هماهنگی اعتقادی و زندگی نوین خود را بسازند و آرامش برقرار کنند.

اما در شرایط انقلابی، میانه‌روها به سازشکاری متهم می‌شوند. داستان "سازشکار فریبکار" پس از هر انقلاب، بارها و بارها تکرار شده است. سازشکار فریبکار، حاصل تفکر و عمل و تلقین دو گروه تندرو و هیجانی می‌باشد که از چپ و راست، گروه میانه‌رو را زیر فشار قرار می‌دهند و جامعه را دو قطبی و میانه‌روها را خانه نشین می‌کنند و هر یک از این دو قطب که بازی نهایی را ببرد، جامعه را به سیاهچال استبداد می‌اندازد.

مارکس و پیروان او، انقلاب را حادثه‌ای لازم و شکوهمند می‌پندارند که ناچار و بر اساس قوانین حاکم بر تحولات جامعه اتفاق می‌افتد و هیچ تحولی را، چه در طبیعت کور و چه در جامعه انسان آگاه و دارای بینش، بدون انقلاب ممکن نمی‌دانند. آنها آگاهی و خرد را درک و شناخت همین ضرورت انقلاب می‌دانند، اما حتی مارکس هم معتقد به تداوم انقلاب به مدت ۷۰ سال و یا ۷۰ روز نیست. البته روزالوکزامبورگ و بعضی از فلاسفه کمونیسم معتقد به انقلابی باقی ماندن افراد هستند اما نه این که یک انقلاب تداوم یابد، بلکه انقلابی‌ها باید یک سلسله انقلاب‌های پشت سرهم را که هر یک نفی انقلاب قبلی و ورود به مرحله بعدی باشد، طی کنند تا به جامعه مطلوب برسند. مانس اسپرتر می‌گوید: "رد قطعیت اصولاً پیش شرط تفکر انقلابی واقعی است، ولی همه آنهایی که خود را انقلابی می‌خوانند، همواره، قطعی و نهایی سخن می‌گویند."^(۱)

از روزی که انقلاب صاحب و اسم پیدا کرد، دیگر پایان یافته است



اولین حرکت مردمی قرن اخیر جامعه، یعنی انقلاب مشروطیت، پدیده بزرگ و دگرگون‌ساز تاریخ ایران، به برجستگی آشکار می‌سازد که کشمکش‌های درونی این جامعه برخلاف همسایگان، بیش از این که مذهبی و قومی باشد، فلسفی سیاسی است. با این وجود پس از انقلاب ۵۷، آثاری از افت ارزش‌های اجتماعی و طرح بحث‌های قومی و مذهبی مشاهده می‌شود که می‌تواند ناشی از جایجائی طبقاتی، همچنین فلسفه‌های وارداتی مانند مارکسیسم و... باشد. این جابه‌جایی طبقاتی تعصب‌های قومی و مذهبی رسوب یافته در بستر رودخانه و کف اقیانوس جامعه را به سطح آورده است.

هیچ گروه اجتماعی و جامعه انسانی نیست که دارای نوعی کشمکش درونی نباشد. اگر این کشمکش‌ها فلسفی و سیاسی باشد، منبع انرژی فرهنگی و خمیرمایه پیشرفت است و اگر قومی و مذهبی باشد، موجب تخاصم، تجزیه، تفرق و شکست می‌شود.

انقلاب مشروطیت، نهضت ملی شدن صنعت نفت، انقلاب سال ۵۷، حماسه آفرینی دوم خرداد ۱۳۷۶، حادثه بازی فوتبال با استرالیا و سپس کمبود مشارکت مردم در نهم اسفند ۱۳۸۱ (انتخابات شوراها)، همبستگی و وحدت احساسی تمام مردم و قومیت‌های ایرانی را نشان می‌دهد.

انقلاب و شورش

انقلاب در یک جامعه، حادثه وحشتناکی است. هرگاه قدرت حاکم در مقابل تغییر و تحول مقاومت کند و نگذارد روابط اعتقادی و آرمانی مردم سامانی منطقی بیابد و به باطل گمان کند می‌تواند این روابط را به سلیقه خود شکل دهد، مردمی که وجه مشترک آنان هیجان و واژدگی نسبت به شرایط روز است، ناچار با جرقه‌های منفجر می‌شوند و انقلاب می‌کنند. در اینجا صحبت از خوب و بد بودن آن نیست، اما می‌توان

و از آن روز می توان عملیات گروه برنده را مورد نقد و بررسی قرار داد، اگر پایگاه انقلاب از "مردم" به "حکومت" تغییر مکان دهد، به استبداد می کشد و جامعه در دور معیوب شورش و استبداد می چرخد. بی شک با این مقدمه حکومت های انقلابی حکومت های استبدادی هستند.

دور معیوب شورش و استبداد

هنگامی که در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد، مردم آتن علیه اشراف قیام کردند، دو طرف به مصالحه و داوری "سلون" تن دادند. اما بعد، هیچ یک از دو طرف، قانون و راه حل سلون را نپذیرفتند.^(۱) او استعفا داد و رفت. دوباره درگیری و شورش آغاز شد و مردم گرفتار جباریت سی ساله پیزیسترات شدند.^(۲)

در انقلاب فرانسه، روبسپیری ظهور کرد که رهبران اولیه انقلاب مانند بریسو، دالتون و میرابو، را سازشکارانی فریبکار که مانع برقراری جامعه آزاد هستند، نامید. این در حالی است که سلطنت طلبان هم میانه روها را نالایق و ناکافی معرفی می کردند و دموکراسی را فساد می دانستند. در فرانسه، روبسپیر قاطع و جسور و فسادناپذیر بازی را برد و سر رهبران اولیه انقلاب (البته سازشکار و فریبکار) و لویی شانزدهم و همسر او با گیوتین قطع شد، حکومت گیوتین یک میلیون آدم را که بعضی از آنان طرفداران اولیه روبسپیر بودند به دیار عدم فرستاد و سرانجام نوبت روبسپیر و برادرش شد و کار به حکومت ناپلئون بناپارت و شاهزاده ناپلئون سوم کشید و آن وقایع رخ داد که همه می دانند. در انگلستان هم، کرامول انقلابی دو آتش در مبارزه با فریبکاران بود که توانست در مجلس را با برجسب طویله ببندد و استبداد خشنی بر پا دارد. پس از کرامول، نظام سلطنت با ماری استوارت مذهبی متعصب، مشهور به ماری خونخوار بازسازی شد.

در روسیه، کرنسکی فریبکار (مشهور به لیبرال سازشکار) میان کودتاهای ژنرال های تزاری که دموکراسی را مسخره می کردند و قاطعیت لنین که نوعی خاص از دموکراسی را تبلیغ می کرد سرگردان بود و سرانجام لنین برنده شد و دیدیم در نهایت چه شد.

استالین، مانند همه جباران، هنگامی که جای پای مستحکمی به دست آورد سراغ طرفداران آرمان گرای خود که آزادی عمل او را می گیرند رفت.

جمهوری ویمار آلمان پس از جنگ بین الملل اول میان دو گروه قاطع و انقلابی، کمونیست های مدعی نوعی دموکراسی و نازی ها که دموکراسی را فساد می دانستند به تله افتاد. این بار هیتلر بود که برنده شد و کمونیست ها قتل عام شدند و نوبت به طرفداران دو آتشه ولی آرمانگرای او رسید که تکروی ها و عدول های پیشوایان بر نمی تافتند. در روز سی ام ژوئن ۱۹۳۴ دستگیری ها آغاز

شد و در شب آن روز که به شب چاقوهای بلند مشهور است بیست هزار نفر از گروه S.A که از معتقدترین نازی ها بودند اعدام شدند و گروه اس.اس بی اعتقاد و خشن ولی مطیع جانشین آن شد.

گرچه تمام بررسی ها نشان می داد که در سقوط جمهوری فریبکار ویمار، کمونیست ها بازنده خواهند بود، اما اینان با اتکا به نظریه مارکس که پرولتاریا بی شک و در نهایت پیروز است و فاشیسم مرحله آخر رشد سرمایه داری و دوران پایانی و مرگ او است، از هیتلر وحشتی نداشتند. برای شکست جمهوری ویمار که فریبکارانه می خواست پرولتاریا را به بیراهه بکشاند کف زدند.^(۳) ابواباز رهبر میانه رو فلسطینی ها در کتاب "فلسطینی آواره" نوشت: "تندروها، یا خائن اند یا احمق".

انقلاب مشروطه

انقلاب مشروطه ایران گرفتار شرایط خاصی شد که مجال بررسی آن در مقاله ما نمی گنجد. در جریان انقلاب، سر بازان روس و انگلیس به بهانه حفظ منافع اتباع خود به ایران وارد شدند و کشور را اشغال کردند. در تبریز مشروطه خواهان را اعدام کردند و در مشهد طلاب را در مسجد به گلوله و خود مسجد را به توپ بستند.

نیروهای نظامی انگلیس و روس، ناامنی ها را تحریک و افراد ناسازگار اجتماعی را آشکارا مسلح می کردند. کسانی که شکست نهضت مشروطه را حاصل اختلاف داخلی (که البته وجود داشت) می دانند، سخت در اشتباه هستند. با انقلاب بلشویکی، روس ها از صحنه خارج شدند و ملاحظات جهانی، خطر بلشویک و مقاومت مردم، انگلیس های عاقل را به خروج از ایران واداشت و هرج و مرج، بی حامی شد و تا حدودی فروکش کرد.

هیجان گروه های تندرو، اعتقاد مردم به قاطعیت حاکم و جامعه نادرشاهی، به طور صریح در ظهور رضاشاه و به قدرت رسیدن و استبداد خشن او موثر بود و مانند همیشه حامیان اولیه که عاملان و پایه گذاران سازندگی بودند، زیر تیغ جلاذ رفتند. سازندگی های دوران او و فرزندش در مقایسه با کشورهای دیگر - علی سرغم در آمد نفت، بر خلاف بزرگنمایی هایی که می شود اندک و در مقابل صدمات فرهنگی، ارزش خود را از دست می دهد. برای ایجاد ۷۰۰ کیلومتر راه آهن نیاز نبود که مردها انواع کلاه های خود را به کلاه پهلوی و بعد شاپو تغییر دهند و هزاران نفر در این راه با گلوله سر بازان جان بسپارند.

نهضت مشروطه نیاز به تحلیل گسترده تری از این مقاله یا آنچه تا کنون گفته شده است دارد. به خصوص حکایت امین السلطان که به دست عباس آقا ترور شد، باید از نو بررسی شود که آیا روش معادل او هماهنگ با توان مردم جامعه آن زمان نبود؟ پذیرش سلطنت به وسیله

میانه روی، دوره تغییر کیفی منطق و گرایش های مردم است و رهبر میانه رو، رهبر بینش ها و منطق های متفاوت و هدایت مردم به فعالیت اجتماعی و مشارکت عمومی است

"اخلاق و ارزش ها را نمی شود به زور به مردم تحمیل کرد و باید در مقابل ارزش های معارض تحمل و حوصله داشت و این باور را درونی و به امور دیگر هم تسری داده باشند"

مشروطه خواهان را نباید در ساختار اعتقاد اجتماعی آزادیخواهان جای داد، بلکه بخشی از فرایند میانه روی دوران بوده است. گو اینکه فرایند میانه روی این روزها سخن دیگری می طلبد.

امین السلطان به عنوان صدراعظم با میانه روی های مجلس روابط صمیمانه ای برقرار کرده بود و محمد علی شاه را هم به میانه روی و ملایمت کشانده بود. با ترور امین السلطان کار در طرف مشروطه خواهان به دست تندروها افتاد و صدراعظم مقتول را به فریبکاری متهم کردند. حتی کسروی این نکته را باور دارد. در جناح شاه و دربار هم تندروها به پا خاستند و شاه را به خشونت تشویق کردند و شد آنچه نباید بشود.

نهضت ملی شدن صنعت نفت

اولین واقعه دوران اخیر که می تواند در الگوی ساختی - عملکردی "تندرو - سازشکار" و دور معیوب "شورش و استبداد" مورد تحلیل قرار گیرد، نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق، یکی از فعالین و تربیت شدگان نهضت مشروطیت ایران می باشد و شاید بتوان آن را دنباله آن نهضت دانست.

از آنجا که ارتجاع و استبداد داخلی در ائتلاف با شرکت نفت انگلیس، این کمپانی نیرومند جهانی و متکی به حمایت امپراتوری انگلستان، قدرتی سنگین به دست آورده بود باید با خلع ید از این کمپانی، آن را تبدیل به یک مشتری ساده خریدار نفت و حتی کمک کننده فنی در استخراج و تصفیه نفت می-کرد و ارتجاع داخلی را از حمایت آن قدرت عظیم محروم می ساخت.

جناح ارتجاع شامل سلطنت طلبان و طیف وسیعی از سردمداران و بازیگران سیاسی و واسطه گران بازار و عوامل وابسته به آنها و بخشی از روحانیون و مذهبی ها، آشکار و نهان، مصدق را فریبکاری معرفی می کرده توده مردم را به دنبال هیچ کشانده است.

حزب توده افراد تحصیل کرده و جوانانی را که به طور طبیعی می بایست در جهت نهضت باشند به دشمنی با مصدق واداشت؛ کار برای همه، بهداشت برای همه و مسکن برای همه در عمل آتش بیار ارتجاع شده بود و با سلطنت طلب کنار یک میز می نشست و مصدق جناح آمریکایی هیئت حاکمه معرفی می شد و اختلاف مصدق با حکومتیان فریبکارانه و جنگ دو جناح از هیئت حاکمه و پس از آن، عنصری سازشکار و ناکافی بود.

انقلاب

پس از بهمن ۵۷، دولت بازگان از سوی همه گروه هایی که آن موقع همسو می نمودند به اتهام سازشگری مورد حمله بود.

پیشنهاد بازگان در پاریس به این که: پس از رفتن شاه به کمک قانون اساسی موجود تحولی تدریجی به وجود آوریم، حتی یک رأی هم نیاورد و راه حل گام به گام او در تهران به مسخره گرفته شد.

دوم خرداد

آنچه در دوم خرداد رخ داد، نمونه ای از حضور مردم و جوانان و درک موقعیت به وسیله مردم و نوعی انقلاب آرام بود. دو قطب مخالف، مدتی منفعل و بهت زده بودند لکن، آهسته آهسته، شروع به ایفاء نقش مقدر خود برای بی تفاوت کردن جوانان کردند. هر دو گروه وانمود می کردند هیچ حادثه تازه ای رخ نداده و آنچه شده، ظهوری دیگری از سنت گرایان است.

گروه سنتی که تمام اهرم های اجرایی و قدرت را همچنان در اختیار داشت، روش های گذشته را تشدید کرد، قطب دیگر معارض هم این انتظار را تقویت می کرد که از فردای آن روز باید همه ناهنجاری ها مرتفع شود و هر آنچه اتفاق می افتد، این میانه رو است که باید پاسخگو باشد. هر دو گروه می کوشیدند با تشدید هیجان مردم به این که زیادتر و زودتر بخواهد میانه روی را ناکارآمد نشان دهند و عوامل هر دو گروه، همان پرسش تاریخی تا به حال چه کرده اید؟ را تکرار می کردند.

دقت شود که نمی خواهیم بگوییم تاریخ تکرار می شود. که هیچ گاه تکرار نمی شود - بلکه می خواهیم بگوییم که هم افراد و هم جوامع، الگوهای رفتاری مشابهی دارند. واقعه نهم اسفند ۱۳۸۱ نشان داد که باید

سازمان و سازکاری که به عنوان دوم خردادی در فردای آن روز در صحنه ظاهر شدند مورد نقد و بررسی قرار گیرند. قیام مسالمت آمیز و با شکوه مردم در دوم خرداد و ۱۸ خرداد چهار سال بعد که اثرات وسیع در جامعه ما بر جای گذاشت، جدای از خاتمی و عملکرد او باید بررسی شود. در اینجا نمی خواهیم عملکرد خاتمی را نقد کنیم که تبلیغات وسیع دو گروه تندرو مانع است و این امر بر عهده تاریخ قرار دارد. شخصیت خاتمی در فعالیت های پس از دوران ریاست جمهوری که دست بازتری برای عمل و بیان خواهد داشت، باید ظهور کند.

میانه روی

نظر ما در مورد میانه روی پس از انقلاب ها اختصاص به شرایط خاص امروز ایران ندارد.

میانه رو می کوشد همچنان مردم فروکش کند و مردم ره عقل گیرند و فرصت یابند سازمان ها، گروه ها و آداب و نهادها و ارزش های جدید اجتماعی را ایجاد و پایدار کنند.

هیچ مجموعه قوانینی (دستکم در کشورهای) که در قانون نویسی تازه کارند) نیست که دارای تضاد درونی نباشد و میانه رو می تواند به کمک مردم، بخش آزاد منشانه قوانین را در اولویت قرار دهد

فراهم آوردن فرصت برای آن که مردم بتوانند بنیادهای اجتماعی خود را شکل دهند و حرف خود را آزادانه بزنند، موثرتر و عملی تر از کوشش برای تغییر قانون است و با مقاومت کمتری روبه رو می شود

اگر پایگاه انقلاب از "مردم" به "حکومت" تغییر مکان دهد، به استبداد می کشد و جامعه در دور معیوب شورش و استبداد می چرخد

مردم باید هویت اجتماعی خود را بازسازی کنند، زیرا استبداد هویت اجتماعی، سنت‌ها و آداب و نظام ارزشی جامعه را در هم ریخته است.

میان‌ه‌رو از قوانین و شرایط موجود شروع می‌کند، برداشتی که از قانون می‌شود مهم‌تر از محتوای آن است. وظیفه گروه میان‌ه‌رو اصلاح دیدگاه‌ها نسبت به قانون است و به هر حال نظام ارزشی جامعه بیش از قانون در نظم‌دهی زندگی و روابط اجتماعی موثر است. نظام ارزشی مردم ما، بیشتر از قوانین ما، ضد دموکراسی و پذیرنده مستبد است. هیچ مجموعه قوانینی (دست‌کم در کشورهایی که در قانون نویسی تازه‌کارند) نیست که دارای تضاد درونی نباشد و میان‌ه‌رو می‌تواند به کمک مردم، بخش آزاد منشانه قوانین را در اولویت قرار دهد.

فراهم آوردن فرصت برای آن‌که مردم بتوانند بنیادهای اجتماعی خود را شکل دهند و حرف خود را آزادانه بزنند، موثرتر و عملی‌تر از کوشش برای تغییر قانون است و با مقاومت کمتری روبرو می‌شود. قانون اساسی آلمان که هیتلر به کمک آن به قدرت رسید و قانون اساسی ایران که رضاشاه با رعایت صوری آن بساط استبداد را گستراند و محمد رضا شاه به کمک آن حکومت کرد، از بهترین قوانین بودند. در حالی که انگلستان پس از هفتصدسال دموکراسی، هنوز قانون اساسی ندارد.

مردمی که مدت طولانی را در محیط استبداد گذرانده باشند، آداب آن را خودنا آگاه آموخته‌اند. دوره میان‌ه‌روی، دوره تغییر کیفی منطوق و گرایش‌های مردم است و رهبر میان‌ه‌رو، رهبر بینش‌ها و منطوق‌های متفاوت و هدایت مردم به فعالیت اجتماعی و مشارکت عمومی است.

اگر در دوران میان‌ه‌رو، حافظان اخلاق عمومی بپذیرند که "اخلاق و ارزش‌ها را نمی‌شود به زور به مردم تحمیل کرد و باید در مقابل ارزش‌های معارض تحمل و حوصله داشت و این باور را درونی و به امور دیگر هم تسری داده باشند"، آن وقت کاری سترگ انجام شده است.

روش دو گروه معارض تندرو همیشه طرح شرایط نامناسب و منفی است که میان‌ه‌رو، وارث آن است. مانس اشپرنر می‌گوید: حقیقت منفی بی ارزش است. هیتلر هم برای رسیدن به قدرت، از حقیقت منفی استفاده می‌کرد، علیه بیکاری، علیه قرارداد و رسانی... اینها همه حقیقت‌های منفی بوده‌اند. هر حقیقت منفی مطلق، در بطن خود، سم نابودکننده حقیقت واقعی را پنهان دارد.

در بررسی مقاله دور معیوب شورش و استبداد سه نکته توجه مدیرمسئول نشریه

چشم‌انداز ایران را جلب کرده بود.

نکته اول مفهوم انقلاب، نکته دوم رابطه آن با تکامل اجتماعی و بخصوص نقش مستبدان یا نظام استبداد در وقوع آن و ظهور مجدد نظام استبداد از درون انقلاب و نکته سوم، بررسی این دو نکته از منظر دین و قرآن. توضیحات زیر درباره نکته اول است و سخن مشروح درباره دو نکته دیگر را به فرصت بعدی وامی‌گذارم.

البته آن نگاشته برای توده مردم است و نمی‌بایست پیچیده باشد اما می‌تواند انگیزه پژوهشی گسترده برای اهل تحقیق گردد. در هر زبان گاه کلمه‌هایی همسان بر مفهوم‌های متفاوت دلالت می‌کند و این همسانی سه حالت مشهور دارد:

الف - هیچ نوع ارتباطی میان مفاهیم مختلف که بر کلمه واحد سوارند وجود ندارد مانند کلمه "شیر".

ب - گاه ساختار زبان است که معانی مختلف را بر کلمه‌ای واحد می‌نشانند مانند "دیده" که هم به معنای چشم است و هم به معنای آنچه دیده می‌شود و همچنین کلمه "تاب".

ج - گاه کلمه به دلیل تنوع استعمال، معانی مختلفی می‌گیرد و در این حالت وسعت معنا و دلالت‌های آن نه تنها مشکل‌زا نیست بلکه به کلمه حالتی طلایی می‌دهد که در تفهیم و تفاهم و تبادل فکر در قلمروهای مختلف کمک می‌کند و مفید است و ارتباطی نظام‌دار میان مفاهیم مختلف برقرار می‌سازد. این حالت هنگامی پیش می‌آید که کلمه‌ای در فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی

حاوی معنای گردد و در زبان فیلسوفان و دانشمندان بغلطد و هریک در فرضیه‌های متفاوت به توصیف و تشریح و توسعه معنای یک اصطلاح بپردازند، زیرا در مباحث اجتماعی و انسانی، فرصت فرضیه‌آزمایی کم است و دامنه بحث و اختلاف به سال‌ها و قرن‌ها کشیده می‌شود. گاه کلمه یا مفهوم است که دانشمندان و پژوهشگر را به فضاها و قلمروهای مختلف می‌کشاند. مشکل هنگامی افزوده می‌گردد که معنای آن به زندگی و محاورات مردم وارد گردد و به اصطلاح توده‌ای گردد. معنا و مفهوم یک کلمه هیچ‌گاه امری ثابت نیست و پیوسته در تحول و انقلاب است. کلمه "سیستم" یا "سامانه" که در تمامی زبان‌ها جای خود را باز کرده و حالتی بین‌المللی دارد و یا کلمه انقلاب از این قبیل‌اند و در به‌کارگیری آن باید ظرافت معانی و دلالت‌های نزدیک به هم آنها را تشخیص داد.

در این‌که طبیعت، انسان و جامعه انسانی هر آن دگرگون می‌شوند و در مسیر تحول خود از مراحل مختلف می‌گذرند و تغییرات کمی و کیفی بر آنها حادث می‌گردد و حتی تغییرات

انقلاب مشروطیت، نهضت

ملی شدن صنعت نفت، انقلاب

سال ۵۷، حماسه آفرینی دوم

خرداد ۱۳۷۶، حادثه بازی فوتبال با

استرالیا و سپس کمبود مشارکت

مردم در نهم اسفند ۱۳۸۱ (انتخابات

شوراها)، همبستگی و وحدت

احساسی تمام مردم و قومیت‌های

ایرانی را نشان می‌دهد



اولین حرکت مردمی قرن اخیر

جامعه، یعنی انقلاب مشروطیت،

پدیده بزرگ و دگرگون‌ساز تاریخ

ایران، به برجستگی آشکار می

سازد که کشمکش‌های درونی این

جامعه برخلاف همسایگان، بیش از

این‌که مذهبی و قومی باشد،

فلسفی سیاسی است

کمی خود موجب تغییر کیفی و انقلاب می شود سختی نیست، آیا این دگرگونی ها موجب تکامل می گردد؟ فرض تکامل لزوم فرض پذیرش یک شکل و هیئت غایی را در خود دارد و این، جز «هدفمند بودن خلقت است» و هنگامی ایجاد مشکل می کند که ما آن شکل و هیئت غایی فردا را امروز در فرض خود بیاوریم و ناچار جبریتی را بر تحول تحمیل کنیم، بحث مفصل این حالت موضوع گفتار دوم و سوم است. در فرضیه سیستم ها (یا سامانه ها)، تحول موجب تنوع بیشتر عناصر مجموعه و مفاهیم ملازم با آن و سازمان یافتگی بیشتر است، اما آن «شکل نهایی» را در خود ندارد بلکه اشاره به پیچیده شدن بیشتر سامانه و غیرقابل پیش بینی بودن آن دارد.

هر چه یک فرایند طبیعی یا اجتماعی بیشتر شکافته شود، عناصر بیشتری درون آن و موثر در آن فرایند در دید و چشم انداز قرار می گیرد و روابط بیشتری میان آن عناصر آشکار می گردد و ذهن به مفاهیم متنوع تر دست می یابد و در پی آن کلمات بیشتری برای تشریح فرایند و مفاهیمی که در آن فرایند وحدت سامانه ای یافته اند لازم است...

واژه انقلاب نیز در بیان مارکسیستی و بخصوص لنینیستی آن، مبارزه خشونت بار و همیشگی درون جامعه است تا به حذف کامل استعمارگران و پیدایش جامعه بی طبقه بینجامد. در این معنا بورژواها نمی پذیرند با شرکت در یک همه پرسی بساط خود را جمع کنند و بروند. انقلاب در مفهوم توده ای شده آن شرایطی است که بورژوا، سرنیزه پرولتر را زیر گلوی خود حس کند. شورش و خشونت و به خیابان ریختن و در بخش معنوی آن درهم شکستن نظام ارزشی و اخلاقی جامعه و سازمان های پایدار کننده نظام ارزشی بورژواهاست.

در این که چه کسی مسئول اعدام های پس از انقلاب است، سخن بی شمار می توان گفت، اما اعدام انقلابی کلمه رایج در میان مردم، در سال های حکومت شاه بود. چه، مبارزین که ستمکاران را تهدید می کردند و چه حکومتیان که این سخن را وسیله شوخی و خنده قرار داده بودند.

بسیاری از کسانی که "کی بود، کی بود من نبودم" درمی آورند، آن روزها روشن و آشکار می گفتند: «اگر اعدام ها تعطیل شود انقلاب سرد می شود!»

فراموش نکنیم که افکار عمومی توده وار شده پذیرفته بود: «انقلاب دادگاه لازم دارد، دادگاهی که اعدام کند» و شعار "اعدام باید گردد" همه گیر بود. بر مصلحین اجتماعی فرض است که نگذارند چنین تفکر و روش ها بار دگر در جامعه پذیرفته شود.

نگاشته روی سخن با توده ها و رهبران آن و برحذر داشتن آنان از حرکات تند و در پی قهرمان شدن و یا در پی قهرمانان افتادن و علاقه مندان به تغییرات شدید، فوری و ناگهانی دارد. نباید انتظار و امکان تغییرات شدید را در مردم به وجود آورد، هر که باد بکازد، طوفان درو می کند. این صحیح است که تغییرات کمی می تواند دیر یا زود به تغییر کیفی بینجامد اما، این که توده مردم فقط دنبال

تغییر کیفی است و می خواهد هر لحظه و خیلی زود به نتیجه برسد و انقلابی در پی انقلابی صورت پذیرد و میوه خام ناگهان برسد و مویز به آبی انگور و غوره حلوا و پدوز خرما گردد خسارت زاست و مفهومی از انقلاب است که باید خارج از بحث تکامل مطرح گردد. جدای از پیامبران و امامان، انسان کامل و خوب یک فریب است و مردم باید پذیرند با کمک مدیران با عیب و علت، جامعه را به سامان برسانند. رهبران هم در هر جای دنیا باید این باور را که مردم تحمل بار قانون و زندگی در فضای باز و دانش تصمیم گیری را ندارند و خود را چیزی جز مردم و بهتر و والاتر از مردم بدانند، به دور اندازند؛ این سخن را در گفتار دوم خواهیم گشود.

پی نوشت ها:

۱. مانس اشپرنر مسئول حزب کمونیست و استاد کرسی روان شناسی دانشگاه لایپزیک بود، چون یهودی بود و در فرادی روی کار آمدن هیتلر از کار برکنار و ناچار به اتریش رفت و سپس به فرانسه و در نهضت مقاومت ملی فرانسه در گروه آندرمالروبا آلمانی ها جنگید و تحقیقات او درباره توتالیتاریسم نشان داد که همه این قبیل حکومت ها از استالین و هیتلر گرفته تا غیره از یک قماش اند و از روش های مشابهی بهره می گیرند. کتاب های تجزیه و تحلیل "جباریت" و چندگفت و گو و مقالات متعدد از او به فارسی ترجمه شده است.

۲. سلون ۵۵۹.۶۳۸ قبل از میلاد. سلون در سال ۵۹۶ قبل از میلاد به سمت آرگون شهر آتن منصوب شد و در سال ۵۹۴ به وی اختیارات تام برای اصلاحات قانون اساسی و روابط اقتصادی داده شد. وی قوانین موضوعه خود را به هماهنگی یا تعادل بین غنی و فقیر تقسیم نمود. صفحه ۶۱، جلد اول تاریخ فلسفه سیاسی از دکتر پاسارگاد. برای اطلاعات بیشتر از زندگی سلون به کتاب حیات مردان نامی از پلوتارک انتشارات بنیاد علوی مراجعه شود.

۳. متعاقب کمکش های سختی که به وجود آمد نخستین چهار آتنی یعنی پیزیستراتوس حکومت را قبضه کرد... او یک دموکرات افراطی به حساب می آمد. صفحه ۱۶۲ کتاب جامعه و حکومت، انتشارات بنیاد علوی.

۴. از دید مارکس، مکتب سوسیالیسم و کمونیسم مربوط به دوران اقتصاد با شیوه تولید سرمایه داری است و مکاتیب آزادیخواه قبل از این دوران را نمی توان سوسیالیسم یا کمونیسم نامید. مارکس تمام نهضت های سوسیالیستی دوران سرمایه داری از روبرت اون تا پیروان را که اشاره کوچکی به اصلاح طلبی داشتند، نهضت هایی که رهبران بسیاری از آنها سال ها در زندان بوده اند و یا گاهی اعدام شده اند را خطا می داند؛ رهبرانی که فریب بورژوازی را خورده بودند. جنگ سرمایه دار و پرولتر همانند جنگ اهریمن و اهورامزدا باید به شکست کامل یکی و پیروزی دیگری بیانجامد. در این اعتقاد، در کشور ما، کمونیست های ملی و یا مذهبی از هر قبیل که باشند شریک اند؛ بنابراین تعجبی ندارد که رهبران مشروطیت، مصدق - بازرگان - یا خاتمی را فریب خورده یا فریبکار بدانند. تنها ارفاقی که در حق بعضی ها می کنند، آنها را رهبران مبارزه علیه شیوه زمین داری و آغازگر بورژوازی قلمداد کنند، بنابراین متعلق به دوران قبل از شیوه تولید سرمایه داری و سوسیالیسم هستند و می توانند برای دوران خودشان فریب خورده و یا فریبکار نباشند.